بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 16بهمن 1396.

خب در مورد آیه شریفه الطلاق مرتان فامساک بمعروف أو تسریح باحسان صحبت می کردیم. در مورد مفاد تسریح باحسان بحث بود. به نظر می رسد که یک مقداری برای روشن شدن این آیه باید مفاد «ف» را روشن کنیم و به طور کلی بحث هایی که در مورد «ف» ای که عطف جمله به جمله است را صحبت کنیم بعد در مورد این که چگونه مفاد این آیه هست یک مقداری صحبت هایی داشته باشیم بعد روایاتی که در مسئله هست آن هم می تواند در تعیین مفاد آیه شریفه مؤثر باشد. «ف» عبارتی ابن هشام در مقنی دارد که این چاپی که دست من هست جلد 1 صفحه 324 هست. من عبارت ابن هشام را می خوانم

طرد علی ثلاثه اوجه. این «ف».

احدها ان تکون عاطفه و تفید ثلاثه امور احدها الترتیب و هو نوعان معنویٌ کما فی قام زیدٌ فعمرو. و ذکریٌّ و هو عطف مفصّلٍ علی مجمل. نحو فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما بما کانا فیه.

به این آیه سوره بقره آیه 36 هست.

و نحو فقد سألوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنی الله جهلهً

که نساء آیه 153

و نحو و نادانوه ربّه و قال ربّ ان ابنی من اهلی

سوره هود آیه 45

و نحو توضّع فغسل وجهه و یدیه و مسح رأسه و رجلیه.

خب ابن هشام می گوید ترتیبی که «ف» بر آن دلالت می کند یک ترتیب معنوی هست یک ترتیب ذکری. و آیه ای را برای ترتیب ذکری

ترتیب ذکری هم می گوید که عطف مفصّل بر مجمل و یک سری مثال هایی را ذکر می کند. حالا من قبل از این که وارد بحث تفصیلی اش شوم در این مثال ها مثال اولی که ذکر کرده است اشتباه است. فازلهما الشیطان عنها این اصلا مفصل بر مجمل نیست من این آیه را بخوانم این آیه دو جور تفسیر شده است این آیه هر دو جور تفسیر عطف مفصل بر مجمل نیست و در حاشیه وثوقی هم دیدم می گوید این عطف مفصل بر مجمل نیست ولی نه از آن زاویه ای که من عرض می کنم. از یک جهت دیگر مطرح کرده است ولی حالا این آیه را بخوانم سوره بقره ایه 36 است. این است

وَ قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لاَ تَقْرَبَا هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿35﴾

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ

این مرجع ضمیر عنه دو تا احتمال برایش ذکر شده است. یکی این که عنه به آن هذه الشجره بر میگردد یکی به جنت بر می گردد. اگر مراد هذه الشجره باشد می گوید شیطان درباره آن شجره این دو تا را حضرت آدم و حضرت هوا را گمراه کرد. فاخرجهما مما کانا فیه که این واضح است که این «ف» اش «ف» چیز

سؤال:

پاسخ: نه عنها درباره او عنها هم به کار برده می شود. فعلا اشکالات دیگر را مطرح نکنید. اشکالی ندارد عنها درباره عنها به کار برده می شود.

این دو تا که می گویم در تفسیر کشاف این دو تا هست. تفسیر کشاف را مراجعه کنید توضیح داده است هر دو جورش را دارد و توضیح مفصل داده است. فاخرجهما مما کانا فیه که خب مشخص است که نتیجه این که شیطان آ«ها را گمراه کرد این است که آنها را از بهشت خارج کرد. تفریع خارجی است که آنها گمراه شدند نتیجه گمراه شدنش «ف» «ف» زمانی است. یک جور دیگر هم این است که عنها به جنّت بر گردد آنوقت مما کانا فیه مراد این است که از آن مقامات که در بهشت داشته اند چیزهایی که نعیم و کرامتی که در بهشت داشتند از آنها بیرون شدند. در کشاف هم اشاره می کند که اگر عنها به جنت برگردد مما کانا فیه مراد نعیم و کرامت است. وقتی که از بهشت بیرون رانده شدند از نعیم و کرامت الهی دور شدند دیگر. این نتیجه معلولش است دیگر. این به اصطلاح علت و معلول است و «ف» آن ربطی به «ف» عطف مفصل به مجمل ندارد. این اشتباه است این هیچی تعجب این است که در بعضی کتب دیگر هم دیدم که این را در این المعجم المفصل فی النحو هم آورده بود که عین عبارت های کتاب مقنی را آورده است. این خیلی مهم نیست.

سؤال:

پاسخ: ازلّ نیست یعنی وسوسه شان کرد که بروند از درخت بخورند دیگر. نتیجه از درخت خوردن این بود که از بهشت بیرون رانده شدند. ازلّهما یعنی آنها را از آن درخت گمراهشان کرد که گمراهشان کرد چه شد اینها رفتند از درخت خوردند و در نتیجه از بهشت بیرون رانده شدند. عرض کنم خدمت شما در کشّاف می گوید که در قرائت عبد الله بن مسعود به جای ازلّهما الشیطان فوسوسهما الشیطان هست که می خواهد این را مؤید بگیرد که مراد به بهشت بر نمی گردد به شجره بر می گردد و امثال اینها. آن هم که واضح است دیگر یعنی شیطان درباره آن درخت اینها را به وسوسه انداخت یعنی از آن درخت خوردند و نتیجه خوردن از درخت این است که از بهشت خارج شدند. «ف» «ف» ترتیب خارجی هست. ولی عمده اش این است که حالا این خیلی مهم نیست. مهم اصل مطلب است. ایشان می گوید ترتیب معنوی و ترتیب ذکری. این ترتیب ذکری یعنی چه؟ یعنی این که این دو تا پشت سر هم ذکر شده اند یعنی این خب کلامی که من می گویم جاء زیدٌ بعدش وقتی می گویم جاء عمرو بعد از جاء زیدٌ است دیگر. چه نکته ای است برای اینکه افهام کنم جمله دوم بعد از اینکه جمله اول ذکر شده است «ف» بیاورم. این که نیاز به افهام ندارد. جمله دوم که انسان ذکر می کند همیشه بعد از جمله اول ذکر شده است. آیا مراد این است که به اصطلاح ترتیب ذکری یعنی جمله دوم بعد از جمله اول ذکر شده است. گفتنی است. علاوه بر این که اساسا چیزی که جملات ناظرشان هست در آنها کلمات مندک در معنا هستند. این که یک نظر استقلالی به کلمات شده باشد خود کلمات نظر این که این عبارت که من دارم می گویم بعد از عبارت دیگر است این خلاف ظاهر عبارت است. ما وقتی می گوییم زیدٌ جاء، اشاره به خارج می کنیم. اما یک جایی که به خود کلمه زید ناظر باشیم بگوییم زیدٌ جمیلٌ. یعنی کلمه زید که دارم به کار می برم. استعمال لفظ در لفظ شده باشد. حالا استعمال هم تعبیر نکنیم لفظ را به عنوان لفظ اطلاق کرده است برای این لفظ را آوردم که خود لفظ را بفهمم

آن یک چیز خلاف متعارف در اطلاقات واژه ها هست. این است که ما بگوییم که این «ف» برای افهام یک معنایی که اولا خودش خلاف تبع اولیه کلمات است که جنبه طریقی دارد و می خواهد واقعیت ها را نشان دهد و از جانب دیگر خودش هم یک معنای واضح است دیگر. جاء زیدٌ بعدش جاء عمرو که می گوییم جاء عمرو بعد از جاء زید است دیگر. مراد چیست؟ ترتیب ذکری که این آقایان می گویند. من حالا عبارت مرحوم رضی را می خوانم مرحوم رضی از دو جهت عبارتش بهتر است. یکی این که در لا به لایش در مورد این ترتیب ذکری اشاراتی دارد که مراد چیست ثانیا ترتیب معنوی را هم توضیح داده است. عبارت ترتیب معنوی خیلی عبارت بدی است که مراد چه هست را هیچ روشن نمی کند. مرحوم رضی در شرح کافیه اولا توضیح می دهد که «ف» گاهی اوقات اشاره به این است که آن جمله ای که «ف» بر آن دلالت می کند آن جمله آن کلام آن واقعیت خارجی بعد از آن واقعیت خارجی قبلی واقع شده است. این مطلب را توضیح می دهد بعد وارد توضیح این ترتیب ذکری می شود. من آن عبارتش را نیاوردم عبارت مفصلی است مراجعه کنید توضیح خوبی است که آنجا این مطلب دارد. می گوید

و قد تفید الفاء العاطفه للجمل کون المذکور بعدها کلاما مرتبا علی ما قبلها فی الذکر لا انّ مضمونها عقب مضمون ما قبلها فی الزمان.

به آن معدی کار ندارد به خود کلام کار دارد. کقوله تعالی

ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

و قوله

وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ

فان ذکر ذم الشیء أو مدحه یصحّ بعد جری ذکره. یک شیئی را اول ذکر کنند بعدش مناسب هست که ما در مورد آن شیء مدح و ذم را ذکر کنیم. من می خواهم از این عبارت نکته ای را، نکته کلی ای بود من به ذهنم رسیده بود ولی دنبال این بودم ببینم در کلمات نحوی ها اشاراتی به این نکته ای که می خواهم بگویم هست یا نیست دیدم که در لابه لای کلام مرحوم رضی اشاره به این نکته است به خاطر همین کلام ایشان را آوردم. ببینید بعضی وقت ها جمله اولی که ما به کار می بریم ذهن مخاطب را آمده می کند برای شنیدن یک چیز دیگر. ارتباط ارتباط معنوی است ولی یک موقعی ارتباط معنوی ارتباط در عالم خارج است یک موقعی ارتباط معنوی در عالم ذهن است. تفاوت ترتیب ذکری و ترتیب خارجی در ذکر به معنای کلام و لفظ نیست. ذکر یعنی آن مفهوم ذهنی گاهی اوقات دو تا مفهوم ذهنی ای که اینها بینشان یک نوع در عالم ذهن و در عالم تصویر ذهنی تقدّم و تأخّر وجود دارد. ببینید وقتی شما یک شیئی را در مورد یک شیء مذمومی را ذکر می کنید، انسان آماده می شود که عجب عاقبت بدی این اشخاص

ادخلوا ابواب جهنّم خالدین فیها

داخل ابواب جهنم شوید خالدین فیها. ذهن انسان این مطلب را که چه جای بدی است

نتیجه ذهنی نه نتیجه خارجی. این مطلبی که در ذهن من جا گیر می شود مطلب دیگر را در ذهن به دنبال می آورد. آن این است که عجب جای بدی است. این مصحح این است که فبعث مسوی المتکبرین بعدش به کار برده شود. از آن طرف

وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ

زمین را به آدم های خوب به ارث می گذاریم. که نتبوّأُ من الجنه نمی دانم آیه چند است. آیه قبل و بعدش را. آیه چند است

زمر 70.

مراد از ارض احتمال مراد ارض جنت است.

وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلاَمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿73﴾

وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ

ظاهرا مراد از عرض حالا من مراجعه نکردم حالا این را مراجعه کنید که اینجا ظاهرا مراد از ارض یعنی خدا این زمین را که بهشت باشد در اختیار ما قرار داد که از این بوستان هر چه می خواهیم مسکن بگزینیم. نبوّأ یعنی مسکن گزیدن. فنعم اجر العاملین. ببینید این آیات قبلی دارد تعریف می کند که در بهشت چه چیزهایی می دهیم چه چیزهایی می دهیم خب در ذهن مخاطب این مطلب می رود که عجب پاداش نیکی خداوند به عاملین داده است. چیزی که در ذهن مخاطب بعد از مطلب قبلی خطور می کند این با فنعم آورده می شود. حالا اگر بهتر بود این جور می گفت فان ذکر الذم الشیء المذموم أو مدح الشیء الممدوح یصحّ بعد جری ذکره مذموما و مدح

یعنی چیزی که قبلا ذمش کرده است قبلا مدحش کرده است بگوید این واقعا بعث مسوی المتکبرین یا نعم اجر العاملین این جوری است. بعد می گوید و من هذا الباب تفصیل المجمل

من ننوشتم احتمالا باید یک عطف داشته باشد

و من هذا الباب عطف تفصیل المجمل علی المجمل کقوله تعالی

وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي

الآیه و تقول عجبته فقلت لبّیک. عبارت بعدی اش دقت کنید. و ذلک انّ موضع ذکر التفصیل بعد الاجمال. جایی که اصلا باید تفصیل را ذکر کند بعد از مجمل است. نه این که من دلم آمده است کلمه دوم را بعد از کلمه اول ذکر کنم. جایگاه طبیعی شیء بعدی باید بعد از قبلی ذکر شود. یعنی قبلی ذهن انسان را آماده می کند برای اینکه مفصل بعدی را ذکر کنیم. این ترتیب ذکری یعنی این. و منه قوله تعالی

وَ كَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتاً

لان تبیبت ... تفصیل للاهلاک مجمل

این عبارت آخری که دارد اشاره به قول فرّاح است. فرّاح اصلا اصل ترتیب را انکار کرده است. به این آیه مثال زده است ایشان جواب آن اشکال است که در واقع این آیه هم از باب ترتیب ذکری است نه ترتیب خارجی و آن چیزی که در «ف» دلالت می کند فقط لازم نیست ترتیب خارجی باشد که شما این را نقض می آورید و اینها. اشاره به استدلال فرّاح است که در مقنی هم اشاره شده است. مقنی جور دیگر جواب داده است ولی این جواب شاید روشن تر باشد که از باب ترتیب ذکری است. مطلب کلی که به نظر می رسد این است ببینید گاهی اوقات یک مطلبی که ابتدا ذکر می شود یک انتظاری در مخاطب ایجاد می کند. انتظار اینکه یک مطلب دیگر توضیح داده شود. تبیین شود. آن چیزی که بعد از انتظار ذکر می شود با «ف» ذکر می شود. حالا من اقسام این ترتیب ذکری که همه اینها

یک نکته دیگر هم من اینجا عرض کنم مرحوم رضی یک مطلب جالبی دارد عطف مفصل بر مجمل را یکی از اقسام ترتیب ذکری دانسته است. مغنی کأنّه ترتیب ذکری فقط ترتیب مفصل بر مجمل است. در حالی که یکی از اقسامش است. یک معنای کلی هست معنای کلی اش این است که آن چیزی که انتظار طرحش داریم بر جمله قبل عطف شود. جمله ای که ابتدا انسان می آورد یک انتظاری ایجاد می کند. ان انتظار را به قبل عطف می کنیم. حالا من یک سری نمونه هایی را الآن ذکر می کنم تا یک مقداری بحث را روشن تر کنم.

سؤال:

پاسخ: نه مفصل بر مجمل است. نه نه آن قبلی هایش که مفصل بر مجمل نیست آن که چیز نیست ایشان تسریح می کند که یک معنای کلی است مجمل بر مفصل نیست. مفصل بر مجمل یکی از اقسام ترتیب ذکری است که تسریح به این دارد که این دو تا چیز دیگری است. یک معنای عامی است که در واقع یک نوع شاید احتمال می دهم که در کلمات نحوی ها ترتیب ذکری را اختصاص داده باشند به عطف مفصّل بر مجمل ایشان اشاره می خواهد بکند که نه یک بحث کلی هست ترتیب مفصل بر مجمل یکی از اقسام این باب هست نه همه اقسامش. ببینید من یک جمله عرفی به کار ببرم مشابه آن هم جمله خارجی اش که وجود دارد را عرض می کنم. گاهی اوقات می گوییم که الکلمه اسمٌ و فعلٌ و حرف. فالاسم ما دلّ علی معنی مستقل. غیر مقترن بزمان و الفعل ما دلّ علی معنی مستقل مقترن بالزمان و حرف ما دلّ علی معنی غیر مستقل. این «ف» که اینجا هست چیست؟ این همین ترتیب ذکری است. چون وقتی شما سه قسم ذکر کردید این انتظار وجود دارد که این اقسام را تعریف کنید. مشخص کنید این سه قسم چه جوری است. این هم در واقع به یک معنا همین مفصل بر مجمل است. ذکر اجمالی یک شیء بر تعریف تفصیلی اش. این یک جور است و یک جور دیگرش این است که تعریف نیست احکام آن شیء را شما می خواهید ذکر کنید. می گویید که الکلمه اسمٌ و فعل و حرف. فالاسم منسوب و مجرورٌ و مرفوع. و الفعل منسوبٌ و مرفوع و مجزوم و الحرف لیس له محلّ من الاعراب. این هم یک نوع تفصیل حالا اسمش را بگذارید تفصیل در واقع وقتی یک کلی را سه قسم می کنیم انتظار این است که احکام اینها و فروعی که این اقسام با هم دارند ذکر شود. انتظار ذکر احکام خاصه ای که این احکام دارند بعد از اینها اینجا «ف» ذکر می شود. حالا من عین همین دو مثالی که زدم که شبیه این مثال را شما خواهید دید که در استعمالات به کار می رود. عین همان را در کافیه ابن حاجب که شرح رضی شرح آن هست یادداشت کردم آن را ملاحظه فرمایید می گوید که در مورد اسم است. می گوید و هو معربٌ و مبنی. فالمعرب المرکّب الذی لم یشبه مبنی الاصل. اسم می تواند معرب باشد می تواند مبنی باشد بعد شروع می کند معرب را توضیح دادن. معرب چیست مبنی چیست. این در شرح رضی جلد 1 صفحه 49 این متن کافی است البته. یک عبارت دیگر باز از متن کافیه یادداشت کردم آن که در شرح رضی جلد 1 صفحه 62 هست در بحث اعراب. می گوید انواعه رفع و نصب و جر. فالرّفع علم الفاعلیه و النصب علم المرفوعیه و الجر علم الاضافه. در واقع یک نوع احکام رفع و جر و نصب است. تعریف نصف و رفع و جر نیست. این که رفع برای چه آورده شده است به چه خاطر رفع می گوید برای اینکه نشان فاعلیت باشد رفع می آورند برای اینکه مفعولیت را نشان دهند نصب می آورند و اضافه را بخواهند بیان کنند جرّ را می آورند. این وقتی گفتید انواع اعراب رفع و نصب و جرّ است این توقع در ذهن مخاطب ذکر می شود که اعراب برای نشان دادن تفاوت معنایی هست. این رفع و نصب و جر چه تفاوت معنایی را ایجاد می کنند. این انتظار با توجه به این که اعراب اصلا برای تفاوت معنایی هست انتظار فروغ این سه قسم در معنا برای مخاطب ایجاد می شود. این انتظار باعث می شود که بعد از آن «ف» را تفریع کنیم. حالا من سوره بقره ای که همین آیات مورد بحث ما در سوره بقره بود آیاتی که مربوط به احکام بود و حدود پنجاه آیه قبل را شروع کردم نگاه کردن که آیات الاحکامی که آخر های سوره بقره خب آیات الاحکام زیاد دارد تا ده آیه ای بعد از آیه مورد بحث ما. این پنجاه شصت آیه را نگاه کردم «ف» هایش را ببینیم برای چه «ف» ذکر کرده است. همه اینها همان قسم بحث کلی ای که می گوییم مصادیق آن حکم کلی هستند که «ف» ذکر یک حکمی را که انتظار می رود با ذکر آیه قبل به این حکم پرداخته شود. یک قسمش این است. گاهی اوقات حکم قبلی ما یک غایتی دارد. می گوییم مثلا تا روز جمعه فلان کار را انجام بده. حالا بعد از یوم جمعه چه؟ فاذا جاء یوم سبط مثلا کار دیگر را انجام بده. عطف حکم ما بعد الغایه بر حکم مغیّی. این آیه 191 سوره بقره همه اینها مصادیق همان قانون کلی است من تطبیقاتش را دارم و الا تمام این هفت هشت قسمی که می خواهیم بگوییم چیز قانون کلی است که حکمی که انسان انتظار دارد در چیز قبلی ذکر می شود. ببینید

وَ لاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ

در نزد مسجد الحرام جنگ نکنید تا زمانی که آنها قتال کرده اند. خب این انتظار می شود حالا آنها قتال کرده اند چه؟ فان قاتلوکم فاقتلوکم. اگر آنها این قاتلوکم حکم ما بعد الغایه را عطف به یک غایه

آیه بعدی آیه 203

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ

در ایام تشریق. ایام معدودات یعنی ایام تشریق که ایامی که حاجی ها در عرفات هستند بعد البته ایام تشریق در منا هستند. در منا یاد خدا کنید. خدا را یاد کنید. یک چیز فقهی هم به شما عرض کنم بودن در منا در آن ایام تشریق استحباب دارد حتی بر این که شخص بخواهد برود طواف های مستحبی انجام دهد ترجیح دارد که بماند طواف مستحبی انجام ندهد. خود بودن در منا و یاد خدا کردن در آن ایام در ایام تشریق خودش استحباب دارد.

وَ اذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ

در ایام تشریق شما خدا را یاد کنید. خب ایام معدودات خب حالا بعد از این که گفته می شود به ذهن انسان خطور می شود که ایام معدودات که تمام شد یعنی زمان منا از منا کی می شود خارج شد این می گوید

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلاَ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى

حکم این که کی از منا می خواهی خارج شوید. در نفر اول خارج شوید نفر دوم این حکم ما بعد المنا است. حکم خروج از منا است. قبلی این بود که در ایام منا خدا را یاد کنید سؤال این است که ایام منا تمام شد چه کنیم می گوید که ایام منا تمام شد می توانید زودتر بروید یا دیر تر در واقع یک نوع مفهومی از این ایام معدودات استفاده می شود که ما بعد الغایه که بعد از ایام معدودات هست چه کار کنیم. می گوید می توانید زود خارج شوید می توانید دیر خارج شوید. آیه 222

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَ لاَ تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ

تا پاک نشده اند با اینها نزدیک نشوید

فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ

این تطهّرنَ دو تا احتمال در موردش هست. یکی این که تطهرّن همان معنای یطهرن باشد یعنی وقتی پاک شدید فاتوهن من حیث امرکم الله. یک معنای دیگر این است که تطهّرن یعنی وقتی پاک شدند و غسل کردید. آن هم باشد حکم ما بعد الغایه هست ولی ما بعد الغایه ای که با یک فاصله ای یعنی وقتی پاک شدید خب بعد از پاک شدن غسل می کنید اگر غسل کردید فاتوهنّ و لا تقربوهنّ حتی یطهرن فاذا تطهّرن یعنی بعد از اینکه پاک شدید چون کلمه حتی یطهرن که ذکر شد ذهن انسان به این مطلب انتظار دارد که وقتی پاک شد و به دنبال پاک شدن هم بحث غسل کردن و غسل حیض کردن و این هست حکمش چیست می گوید فاتوهنّ من حیث امرکم الله.

سؤال:

پاسخ: بحث قبلی اش این است که قبل از تطهّر شما حق مقاربت ندارید. خب

سؤال:

پاسخ: این حکم شرعی آن حکم شرعی که بعد از این حکم شرعی نیست. ببینید یک بحث این است که دو تا حکم شرعی که بر هم مترتّب هستند.

سؤال:

پاسخ: این ناظر به فعلیتش نیست. ناظر به خود آن قضیه شرطیه است. یک موقعی من می گویم که شما وقتی که فلان حادثه اتفاق افتاد فلان کار را بکنید. این ناظر به خود آن جمله شرطیه است. می گوید این قضیه که اتفاق افتاد این قضیه آن چیزی را که شما می گویید جزا مترتّب بر شرط است ولی این جمله ای که عطف شده است مجموع شرط و جزا است. مجموع شرط و جزا بر مجموع شرط و جزا دیگر عطف شده است. این مجموع شرط و جزایی که بر او عطف شده است خارجیت ندارد دیگر. اینها با هم دیگر فرق دارد. به خصوص این نکته هم توجه فرمایید آن چیزی که در جمله دوم هست این است که شما بعد از پاک شدن فقط من حیث امرکم الله می توانید مباشرت کنید. این مطلبش که متفرّع بر آن نیست. ببینید فرض کنید حالا من دیروز یک مثالی با بعضی از دوستان چیز می زدم می گفتم که مثلا اگر شما این جور بگویید که صلوه الظهر واجبهٌ ففی صلاه العصر یشترک الطهاره. مجرد این که صلوه عصر بعد از صلوه ظهر است باعث نمی شود که این جمله تصحیح شود مجرد این که موضوع هایش بعد از باید یک نکته دیگری این وسط ضمیمه شود این را توجه کنید مجرد این که این حکم فعلیتش بعد از فعلیت حکم قبلی است. این چیزی ندارد. میگوییم نماز ظهر واجب می شود با دروک شمس پس اگر نماز مغرب و عشاء را خواندید نافله اش را هم بخوانید. مجرد اینکه نماز مغرب و عشا فعلیتش بعد از فعلیت نماز ظهر و عصر است باعث نمی شود که این جمله تصحیح شود. چون این ناظر به فعلیت نیست. ناظر به آن جمله شرط و جزا است. می گوید با آمدن دروک شمس نماز ظهر واجب می شود. این خب از این این که با آمدن نماز مغرب و عشاء نماز مغرب واجب شود چه ربطی به قبل دارد؟ این باید عرض کنم «ف» که اینجا است از همین سنخی است که من می خواهم بگویم. یعنی در واقع عطف آن چیزی که انسان انتظار دارد. یک موقعی مثلا ما می گوییم شما نماز ظهر از ظهر تا غروب آفتاب نماز ظهر واجب است. پس اگر غروب شد نماز مغرب و عشاء وارد می شود. این از همان غایت است. یعنی چون انتهای نماز ظهر را ما تعیین کردیم خب انتظار می رود بعد از اینکه این انتظار تمام شد چه شد می گوید خب نماز مغرب واجب می شود. ولو این که نماز مغرب بعد از آن نماز هست ولی این «ف» نه به اعتبار چون «ف» عطف فعلیت بر جزا بر جزا نیست. عطف کلّ جمله شرطیه بر کل ّ جمله شرطیّه است.

سؤال:

پاسخ: اینجا از آن قسم نیست. ترتیب حقیقی می شود اگر شما می خواهیم بگوییم که امروز نماز ظهر به من واجب شد بعدش همنماز مغرب واجب شد اشکال ندارد درست است. چون ناظر به فعلیت است امروز نماز ظهر واجب شد بعدش همنماز مغرب و عشا واجب شد. اشکال ندارد. ولی جایی که جمله شرطیه داریم شرط و جزا بر شرط و جزا عطف شده است. اگر فقط بگوید که اگر شما تکلیف مثلا یک نفر دارد به یک بچه ای که تازه بالغ شده است دستوراتش را می دهد می گوید امروز ظهر که تکلیف می شوی نماز ظهر و عصر برای تو واجب می شود بعد که مغرب شد نماز مغرب و عشاء بر تو واجب می شود آنها اشکال ندارد چون ناظر به مرتبه فعلیت حکم است. می گوید اول این برایت فعلیت پیدا می کند بعد برایت این فعلیت پیدا می کند آن می شود از آن قسم هم باشد. و می شود از این باب باشد که ناظر به فعلیت

ولی جای که ناظر به فعلیت حکم نیست. ناظر به این است که این شرط این جزا را به دنبال می آورد. این شرط این جزا را به دنبال می آورد. اینجا باید کل جمله شرطیه اش

یک موقعی کل جمله شرطیه اش متفرّع بر کل جمله شرطیه است خارجا اشکال ندارد می گوییم که شما اگر نماز خواندید اگر عرض کنم جایی که این حکم شرعی متفرّع بر آن حکم شرعی باشد. مثلا می گوییم الصلوه واجبهٌ. اگر الصلوه واجبهٌ فاذا وجبت الصلوه مثلا وضو هم واجب است. چیزهایی که به هر حال مجموع آن جمله بتواند متفرّع بر مجموع جمله قبلی باشد. ولی اینها از آن سنخ نیست. خب آیه بعدی بقره 234 که

وَ الَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَ يَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً

کسانی که از دنیا می روند و همسرانی باقی می گذارند. این همسران چهرا ماه و ده روز باید صبر کنند. خب بعد از چهار ماه و ده روز چه؟ می گوید

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ

بعد از چهار ماه و ده روز اختیار با خودشان هست هر کار خواستند بکنند البته بالمعروف باید باشد غیر معروف نباید باشد.

بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

خب این یک جور است. یک جور دیگر این است که ببینید گاهی اوقات یک حکمی را انسان ذکر می کند یک موضوعی را حکمش را ذکر می کند. این موضوع استمرار پیدا نمی کند من اول آیه را بگویم بعد توضیح در مورد این ایه را آیه 192 سوره بقره را ملاحظه فرمایید

وَ لاَ تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

انتهوا. این ان انتهوا چیست؟ می گوید که اگر با شما قتال کردند شما هم با آنها قتال کنید. این در واقع فان اگر ادامه ندادند موضوع را فان انتهوا این هم جزو ادامه قبلی است یعنی فان فاتلوکم معنایش این است که تا وقتی که اینها دارند با شما قتال می کنند شما با آنها قتال کنید. خب اگر این قتال قطع شد این هم در واقع به یک معنا حکم ما بعد الغایه هست. این از جهت که نگاه کنیم همین جور است. می گوید اگر با شما قتال کردند شما با آنها جنگ کنید. خب حالا این قتال اگر ادامه پیدا نکرد و تمام شد. دیگر آنها دست از قتالشان کشیدند فان انتهوا فان الله غفور رحیم. این هم در واقع این که من بعدا ذکر کردم جزو ملحقات آن است. یعنی در واقع اگر آن موضوع استمرار پیدا نکرد یک موضوعی ذکر کرده است بر آن یک حکمی بار شده است. می گوید اگر موضوع عوض شد و استمرار پیدا نکرد حکم عدم استمرار موضوع را دارد بیان می کند. این هم در واقع داخل در همان قسم قبلی است. شبیه همان قسم قبلی است که اینجا دارد. و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه. و یکون الدین الا فان انتهوا فلا عدوان علی ظالمین. تا وقتی که حتی لا تکون فتنه این یک مقداری باید دید حتی لا تکون فتنه را به چه معنا ما معنا می کنیم. حتی لا تکون فتنه یک جوری این است که یعنی تا وقتی که این جنگ و دعوا

سؤال:

پاسخ: نه من می خواهم ببینم آن فان انتهوا و قاتلوهم حتی لا یکون فتنه و یکون الدین لله. حالا من آنها را نمی خواهم چیز کنم. یعنی از قاتلوهم استفاده می شود که این قتال یک غایتی دارد. قتال برای این است که تا زمانی که آنها فتنه انگیزی می کنند شما با آنها قتال کنید. حتی لا تکون فتنه ازش یک نوع غایت استفاده می شود. غایت قتال شما وجود فتنه است. وجود فتنه و سلطه کفار بر مسلمان ها هست. اگر آنها از سلطه شان و فتنه انگیزی شان دست کشیدند. فلا عدوان الا علی الظالمین. می گوید شما هم جنگ را رها کنید دیگر. انتهوا یعنی تسلیم شدند دست از فتنه برداشتند دست از تبلیغ برای دین خود برداشتند یکون دین کله لله یعنی دیگر دست از تبلیغاتی که برای دین خود می کنند برداشتند شما هم دیگر جنگ را رها کنند. این هم در واقع داخل در همین قسم است. بقیه را انشاء الله در جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد